

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش!

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش  
خون انگوری نخورده باده‌شان هم خون خویش  
هر کس اندر جهان مجنون لیلایی شدند  
عارفان لیلای خویش و دم بدم مجنون خویش  
ساعتی میزان آنس، ساعتی موزون این  
بعد ازین میزان خود شو تا شوی موزون خویش  
گر تو فرعون «منی» از مصر تن بیرون کنی  
در درون حالی ببینی موسی و هارون خویش  
لنگری از گنج قارون بسته‌ای بر پای جان  
تا فروتر من روی هر روز با قارون خویش  
یونسی دیدم نشسته بر لب دریای عشق  
گفتمش چوئی؟ جوابم داد بر قانون خویش  
گفت بودم اندرین دریا غذای ماهی  
پس چو حرف نون خمیرم تا شدم ذوالنون خویش

شمس تبریزی



# درد درسی



مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان

فصلنامه ادبی، هنری و فرهنگی  
شماره نخست، بهار ۱۳۷۶

## سرآهنگ، ۲

### یاد یاران، ۶

• دوباره یاد وطن، ۶ • رو به ساحلهای دیگر، ۷ • غریب در وطن، ۷

### مقاله، ۸

• از خیمه گاه سوخته / سیدابوطالب مظفری، ۸ • بیدل در ایران / محمدکاظم کاظمی، ۱۶ • مکتب ادبی هرات / عبدالغفور آرزو، ۲۲  
• کلاسیسم یا مدرنیسم؟ / محمدشرف سعیدی، ۲۸ • یادگارهای غریب / حمزه واعظی، ۳۳  
• نگاهی به سیر داستان نویسی در افغانستان / سیداسحاق شجلی، ۳۸ • دست در آب، پای در آتش / م. کوهدامنی، ۴۲

### هنر، ۴۵

• غربت سینمای ملی در هیاهوی تولیدات هند و روسیه / عبدالحسین دانش، ۴۶

### شرح فراق، ۵۴

• شمع وجود - انتظار / امام خمینی (ره) • یادگار اهورا / قنبرعلی تابش • راه تو / عبدالحکیم رضایی • فصل درد / محمدحسن حسین زاده

### شعر، ۵۶

• واصف باختری • محمدشرف سعیدی • محمدتقی اکبری • محمدبشیر رحیمی • اسدالله عقیف باختری • سیدمحمدضیاء قاسمی • شهباز ایرج  
• غلامحسن بومان • داوود غزنوی • عبدالغفور آرزو • پرویز آرزو • لطیف ناظمی • محمدرفیع قربان زاده • محمدنعیم کمالی • سیدحکیم بینش  
• سیدحسین فاطمی • محمدکاظم کاظمی • سیدفضل الله قدسی • سیدناصر احمدی • سیدعلی عطایی • سیدحسین موخندیلخی  
• احمدضیاء رفعت • محمدحسین فیاض • خالد فروغ • فائقه جوادهاجر (زمی) • شکرپه عرفانی • مینا نصر • حلیمه حسینی • حکیمه عارفی  
• سیدرضا محمدی • ریچارد بارنز / ترجمه علی اکبر شریفی • آنیلا بارانی • علی میردادی

### داستان، ۶۵

• پانزده سال قبل / مخلص زاده، ۶۵ • گلوله و عشق / احمدشاه فرزاد، ۷۰ • عبور از آرزوها / ابوالقاسم جاوید، ۷۱  
• قصه غمناک / جورج شفیق - ترجمه محمدشرف سعیدی، ۷۳

### نقد، ۷۵

• آیینگی های دلتنگی / علی پیام، ۷۵ • تاملاتی پیرامون «دیباچه‌ای در فرجام» / حسین گل کوهی، ۷۹

### فرهنگ بومی، ۸۴

• افسانه عروس پادشاه و دیو هفت سر / محمدجواد خاوری، ۸۴ • روزنه‌ای به فرهنگ عامیانه هزارستان / حاج کاظم یزدانی، ۸۹

### نقد و معرفی کتاب، ۹۱

• افسانه‌های دری، ۹۱ • سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، ۹۵ • کتابخانه، ۹۸

○ صاحب امتیاز: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان ○ مدیر مسؤول: سرور دانش ○ سردبیر: سیدابوطالب مظفری  
○ هیأت تحریریه: محمد شریف سعیدی، محمد جواد خاوری، حمزه واعظی، سید ناصر احمدی و علی پیام ○ امور گرافیک: محسن حسینی ○ حروفچینی و صفحه‌آرایی: کوثر  
• دژ دری در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است. • آراء مطرح شده در مجله، الزاماً دیدگاه دژ دری نیست.  
• مقالات ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

آدرس: مشهد ص. پ. ۲۱۴ / ۹۱۲۶۵ قم: ص. پ. ۳۹۹۵ / ۳۷۱۸۵ تلفن: قم ۷۴۱۸۹۸

حساب بانکی: قم بانک صادرات - شعبه چهار مردان، کد: ۱۶۹۹، حساب قرض الحسنه ۶۶۹۶۱، حسین شفاپی

قیمت: ۲۵۰ تومان یا معادل آن

# بهار است، از فراموشان



## گل مر علیما فار و یقیر وجه ربک ذوالجلال و الاکرام

تا پریروز وارث پرشکوه‌ترین فرهنگ بشری بودیم؛ و تا دیروز، صاحب پرچمال‌ترین مقاومت تاریخی. تا پریروز آواز «نی» مولانا کیمیای جان سوختگان «ری» و «روم» بود و «قانون» بوعلی، شفای بیماران بلخ و بخارا؛ و تا دیروز، صغیر تفنگ مجاهدان گردنه‌های پامیر، سفیران رهایی ملت‌های آسیا و اروپا. اما امروز از بلخ جز طاق‌های فرو ریخته؛ از بامیان جز مجسمه‌های سر و پا شکسته؛ از هرات جز قلعه‌ها و مناره‌های سوراخ سوراخ و از چهارده سال مقاومت جز... هیچ نداریم. بی‌خیال بر قبرستان‌های کهنه اجدادمان به‌تندی گذر می‌کنیم و تجارت استخوان‌های پوسیده پدرانمان را پیشه کرده‌ایم.

شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار چه فتاده‌است که امسال دگرگون شده کار؟ خانه‌ها بینم پر نوحه و پر بانگ خروش نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فگار زسته‌ها بینم بی مردم و درهای دکان همه بر بسته و بر در زده هر یک مسمار این همان لشکریانند که من دیدم دی؟

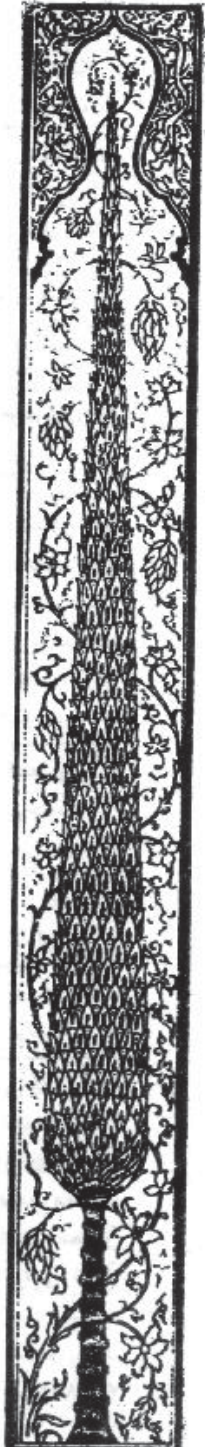
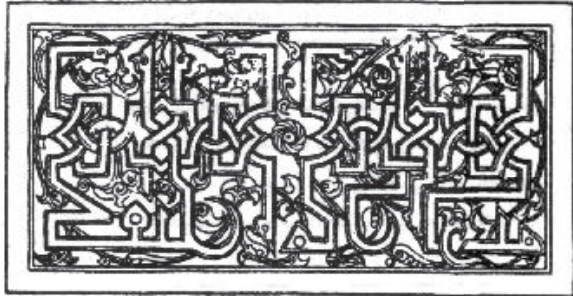
وین همان شهر و زمین است که من دیدم پار؟

خلاصه آن پریروز پرشکوه، و آن دیروز پرچمال را، یک‌شبه چنان دود کردیم که جهانیان انگشت حیرت به دندان گزیدند. اینک پرسش این است که ما با خود چه کردیم راز آن همه فراز و سز این همه فرود در کجاست؟ از حکایت پریروز رو بگردانیم و بی‌جهت خواب خود و خلق را آشفته نسازیم که از یادش جز دریغ نصیبی نخواهیم برد. از دیروز آغاز کنیم، از آن مقاومت کوه‌شکن، که هنوز عقول بسیاری از نظامی‌اندیشان را در چنبره حیرت خود دارد.

کوتاه سخن این که مقاومت مردم ما دو مرتبه داشت. «ظاهر» و «باطن» یا «صورت» و «معنی». ظاهر مقاومت همان وجه سیاسی و تنظیمی آن بود که از لحاظ تاریخی برمی‌گردد به سال‌های ۱۳۵۹ به بعد، یعنی یک سال عقبتر از شروع مقاومت. صورت مقاومت مولود آن است نه مولد آن. مثل آفات و موانع یک پدیده که معمولاً بعد از وقوع و در تداوم آن رخ می‌نماید. اما باطن مقاومت عبارت بود از طوفان مردمی با فطرت توحیدی که از سر غیرت دینی و ملی برآشفته بودند و استیلا کفر مدرن را بر دین و دیارشان بر نمی‌تافتند.

مشکل از جایی آغاز شد که متولیان رسمی صورت مقاومت به درک درستی از معنی آن نایل نیامدند.

ایلغار ارتش سرخ تنها یک امر نظامی صرف نبود. آنان با پشتوانه یک ایدئولوژی جوان،





# رنگ رفته هم یادی

ستیزه‌گر، و ماجراجو به میدان آمده بودند، در حالی که اندوخته‌های فراوانی نیز در سرکوب فرهنگهای مختلف در کوله‌بارشان داشتند. مقابله با چنین خصمی تنها به مدد سلاح راست نمی‌آمد. بیشتر از آن که ظاهر مقاومت، در برابر «میگها» به «استنگر» نیازمند بوده‌باشد، باطن آن به اعمار معنوی نیاز داشت. اما در ادامه مسیر نه تنها این اعمار معنوی و تجهیز ایدئولوژیک صورت نگرفت که یکسره از دستور کار حذف شد و بت سنگین دل سیمین بناگوشی به نام «دلاره» چنان از رهبران ما قرار و طاقت و هوش را برد که به یکباره از فرهنگ مقاومت غافل شدند و به جای تکیه بر نیروی عظیم معنوی که در مردمشان بود و سر منشأ و پشتوانه این جهاد به حساب می‌آمد، به سمتی روی آوردند که در آن دشمن قرن‌ها از آنها جلوتر بود یعنی شرکت در مسابقه تسلیح نظامی؛ حال آن که ما خود معجزه مردم مؤمن و بی‌سلاح را در آغاز مقاومت به چشم سر دیده‌بودیم. هیچ‌گاه آغاز این طوفان حیرت انگیز در دهکده‌ای دورافتاده و محصور، میان کوهها از خاطر نمی‌رود. یک صبح آرام بهاری در حالی که دهقانان سرگرم کشت و کارشان بودند، ناگهان از گوشه دشت گردباد کوچکی چرخ زنان به راه افتاد و بیرقهای منقش به «لا اله الا الله» و «نصر من الله و فتح قریب» به سینه آسمان قد کشیدند. کم‌کم این گردباد به طوفانی مبدل گشت. بیرقها رفتند و صبح فردا سربلند بازآمدند در حالی که غرور بزرگترین ماشین جنگی قرن را شکسته بودند و مبشران «کوره»، «کالی» و «دودی» را به خاک سیاه نشانده بودند. و اینان همان مردمی بودند که یک روز قبل با مشاهده عسکر دولتی، به زاویه‌ها می‌خزیدند و یک شکم سیر غذا آرزوی بلندشان بود. و این نبود جز معجز معنوی مقاومت که ما به آن بی‌توجهی کردیم. سرانجام کار این بی‌توجهی به جایی رسید که هدف مبارزه از میان گم شد و مردم به جای یک دفاع مقدس و هدفمند، عملاً درگیر آشوب و شورش داخلی گشتند؛ شورش کور که سود و زیان آن معلوم نبود. جنگ هدفمند، خود هدف شد؛ زندگی در جنگ تبدیل به یک هنجار گشت و رسیدن به نام و نان از راه جنگ، تنها هدف موجود. دیگر سران احزاب به جای این که یک عارف مجاهد باشند، دلال سیاست و سردسته باندهای مافیایی قاچاق تریاک و میراث فرهنگی شدند. مجاهدان ما نیز به ماشینهای جنگی چشم و گوش بسته تغییر ماهیت دادند.

ثمره باطن مقاومت، «ازاله» کفر از سرزمین توحید بود و درهم شکستن بت بزرگ الحاد قرن. این مقاومت به مسلمین عزت بخشید و به ملت‌های دربند، امید و جسارت. اما فرایند وجه تشکیلاتی آن ایجاد شکافی عمیق میان امت بود، آن هم تحت عناوین سخیف و بی‌اعتباری چون حزب، نژاد و منطقه؛ و در نتیجه برافروختن تنور عقده‌ها و نزاعهای خانمان برانداز داخلی و رسیدن به فرجامی چنین وهن‌آمیز.

صورت مقاومت از همان آغاز با مشکلات عظیم و کجیهای بسیاری دست به گریبان بود. با گذشت زمان نیز این کجیها راست نشد و روز به روز فزونی گرفت تا این که سرانجام به یکباره فروریخت و گرد و خاک ناشی از این ویرانی، چهره تابناک آینه معنوی مقاومت را نیز کدر نمود. در

